

مسائل تبلیغ / توفیق در تبلیغ

روحیه خانم (مری مکسول)

1949

توفیق در تبلیغ

غالباً متحیر می‌مانیم در حالی که علاج کلیه امراض عالم در دست ما است، چرا دنیا طالب آن نیست و آن را از ما نمی‌خواهد. گاهی اوقات دلسرد کننده است. احساس می‌کنیم مانند شخصی هستیم که در جاده‌ای بر سر دوراهی ایستاده‌ایم، داوطلبانه این ناراحتی را بر خود هموار می‌سازیم که به صورت تیر راهنما عمل کنیم. این تیر به سمت راست نشانه‌ای دارد با این عبارت: "خطر، پرتگاه"، اما متوجه است که اکثر مردم جاده بهتر را شتابان در پیش می‌گیرند و بسیار معذود و اندکند کسانی که راه ناهموار به سوی ایمنی را انتخاب می‌کنند. ما بهائیان، که همیشه سعی داریم هدیه گرانبها و بی‌نظیر خود را عرضه کنیم، بسیاری از ما در نقاط عجیب و غریب مهاجریم، و بسیاری از ما به اطراف و اکناف به عنوان مبلغ سیار سفر می‌کنیم یا در لجنات محلی، یا ملی، یا بین‌قاره‌ای مشتاقانه سخت کار می‌کنیم، از خود می‌پرسیم که مشکل کجاست و مسأله در چیست. آیا مردمان نابینا شده‌اند یا ما مشکلی داریم؟

امراض عالم انسانی

البته، در کلامی کلی، جواب این است که نوع بشر امروزه مسلماً پریشان و آشفته است، و در مقایسه با معیار مطلق و کامل حالت طبیعی، تا حدی از حالت عادی خارج شده است و خود ما بسیار از آنچه که باید باشیم دور هستیم. ترکیب عصیان عمومی از احکام الهی، و کوتاهی خود ما در تمسک به احکام مزبور، همانند ترمزی در حصول موفقیت در اقدامات ما عمل می‌کند. تحلیل قصور و کوتاهی‌های نوع بشر چندان سخت نیست: بلاتردید اولین مورد بی‌دینی است. حضرت بهاءالله فرمودند، "قوه و بنیه ایمان در اقطار عالم ضعیف شده." ¹ هیکل مبارک این مطلب را مدتها قبل مرقوم فرمودند و وضعیت هنوز به همان صورت باقی است. امروزه ایمان به مراتب کمتر از زمانی است که حضرت بهاءالله آن عبارت را مرقوم فرمودند، و از آنجا که حیات روح از خالق جریان می‌یابد، اکثر نفوس انسانی از بیماری‌هایی رنج می‌برند که از ضعف روحانی نشأت گرفته است. آنها که به اعراض از خداوند قناعت نکرده‌اند به جای آن اصنامی را برگزیده‌اند از قبیل نژادپرستی، کمونیسم، ملی‌گرایی و غیره. این خدایان دروغین تأثیر و نفوذی نامحدود دارند، گو این که غالباً آرمان‌گرایی ناموجه و نادرست را در پیروان خود برمی‌انگیزند؛ کنیزان آنها عبارت از نفرت، نخوت، تعصب و بی‌رحمی است. آنها پایانی بر شهوات شخصی آدمی قائل نمی‌شوند، هیچ تأثیر اخلاقی خارج از زمینه فلسفه‌های منحط خود اعمال نمی‌کنند.

امروز روز کلیه آزادی‌های نادرست و نبود هر آزادی بجا و صحیح است. شما آزادید که یهودی‌ستیز افراطی باشید یا دیوانه‌وار از نژاد تیره متنفر گردید؛ مختارید که به زیان تمامی عالم ملی‌گرا باشید؛ مختارید مبلغ و مروج پر شور و اشتیاق هر نظام خودکامه

¹ لنالی‌الحکمة، ج 3، ص 375

تمامیت خواه باشید؛ آزادید که پیرو هر شهوت حیوانی باشید؛ آزادید طلاق بگیرید و طلاق بدهید و الکی باشید؛ در بسیاری از نقاط آزادید که تروریست یا جنگجوی چریک باشید. این اندیشه چقدر دردناک است که تمامی این آزادی‌های تیره و تار باید از آن ما باشد درحالی که کسی دیگر مختار نیست که، بی آن که برچسب عجیب و غریب و دور از روال روز بودن بخورد، شریف و عفیف و پرهیزگار باشد؛ آزاد نیست بی آن که منفور و مطرود اجتماع باشد از نوشیدن مشروب الکی پرهیز کند؛ و از همه مهم‌تر، آزاد نیست که بدون آن که از لحاظ ذهنی معیوب و از لحاظ عاطفی نامتوازن خوانده شود، دارای افکار مذهبی در کمال آسودگی و شادمانی باشد. امروز در بعضی کشورها مردم دیگر آزادی ندارند که از معصومانه‌ترین آزادی‌ها، یعنی تحمل و بردباری، برخوردار باشند؛ تحمل و بردباری به معنای بی‌وفایی است. هیچ حدّ فاصل و خطّ میانه‌ای وجود ندارد.

هر روزنامه‌ای، در هر روزی، تصویری به ما عرضه می‌کند که دنیا چگونه است و شرایط آن چیست، و ما نباید شرح و بسط بدهیم. با توجه به آثار مبارکه حضرت بهاءالله، حضرت عبدالبهاء و حضرت ولی امرالله، می‌دانیم، کاملاً آگاهیم، که درمان این شرایط تنها از طریق رنج و عذاب حاصر خواهد شد. نوع بشر هنوز از انتخاب جاژه کوچک و امن عقل و استدلال امتناع می‌کند. دنیا به خودی خود و به طور اختیاری اصلاح نخواهد شد. با سرعتی حیرت‌انگیز و با لجاجتی باورنکردنی شاهراه منتهی به پرتگاه را طی می‌کند و از پرتگاه به درون دیگ رنج و عذاب فرو می‌افتد؛ رنجی عمیق، عمومی و نابود کننده. به نظر می‌رسد که سرانجام در یک عالم متحد خواهد شد، اما نه دور میز مذاکره و مشاوره. هر اقدام هوشمندانه‌ای را ردّ می‌کند، اما عواقب این کار نادرست بالاترید سرانجام به راهکاری منطقی منجر خواهد شد.

به نظر می‌رسد که این توضیح دهنده دلیل بنیادی است که چرا مردمان بیشتری بهائی نمی‌شوند، چرا ندای ما شنونده‌ای ندارد؛ در واقع به ندرت شنیده می‌شود. با این همه، باید در جایگاه خود، در سر دوراهی، محکم بایستیم؛ ما باید امر مبارک را به توده‌های مردم اعلام و ابلاغ کنیم. انجام دادن این کار مسئولیت ما است؛ نباید استراحت کنیم، زیرا می‌دانیم که پرتگاه و دیگ مصیبت‌ها وجود دارد؛ هر قدر که می‌توانیم باید به سمت خود جلب کنیم؛ سمتی که عبارت از اقدام سازنده، عقل سلیم، اخوت، محبت به جمیع نفوس است. این یک وجه از مسأله تبلیغ است و شاید منظر و جهت آن است.

و اما خود ما

حضرت بهاءالله، درباره هم‌جواری ما با جهان، می‌فرمایند، "اگر احباء عامل بودند به آنچه مأمورند، حال اکثر من علی الارض به ردای ایمان مزین بودند."² هیکل مبارک این بیان را هفتاد و هشتاد سال پیش فرمودند. عبارت مزبور کافی است که ما بهائیان را در بقیه مدت عمر خود بیدار و هشیار نگه دارد. زیرا به وضوح اشاره بدان دارد که مسأله عالم انسانی، به هر حال، صرفاً به علت لجاجت و نابهنجاری خودش نیست، بلکه قصور ما، پیروان حضرت بهاءالله، نیز مؤثر است. اگر هر یک از ما واقعاً بهائی بود، یعنی در تفکر، در روح و در عمل، چنان تأثیری مانند خمیرمایه داشتیم که توده خمیر عالم کسب روحانیت کرده بود.³ هر

² مجموعه الواح مبارکه طبع مصر، ص 226

³ جمال قدم می‌فرمایند، "در خمیر ملاحظه نمایید که محتاج است به مایه و ارواح مجرد مایه عالمند." (منتخباتی از آثار حضرت بهاءالله، شماره 82؛ طبع دوم، ص 64) حضرت ولی امرالله می‌فرمایند، "احباء به منزله خمیرمایه امر الهی هستند که باید سبب اصلی حیات روحانی افراد ملتشان

زمان که به اهل عالم نگاه می‌کنیم مایلیم احساس رضایت و خودپسندی داشته باشیم؛ معیارهای خود را با معیارهای آنها، رفتار خود را با رفتار آنها مقایسه می‌کنیم و خود را از لحاظ روحانی یک سر و گردن بالاتر از آنها مشاهده می‌کنیم. امّا، شاید اگر به دقت نگاه می‌کردیم که ببینیم فرد بهائی چگونه انسانی باید باشد، یعنی شبیه حضرت عبدالبهاء که مدّلت اعلای ما هستند، غرور و خودپسندی ما دود می‌شد و هوا می‌رفت و متوجّه می‌شدیم که ما بهائیان قرار بود نژادی از غول‌های روحانی باشیم، در حالی که هنوز کوتوله‌هایی هستیم که فقط اندکی بلندتر از کوتولوهای روحانی متوسطی هستیم که در این کرهٔ خاکی زندگی می‌کنند.

چرا؟ قبل از هر چیز اکثر ما تعالیم مبارکه را خوب نمی‌دانیم. ما قویاً متمسک به این امر الهی هستیم، امّا عمدتاً پیروان مطّلعی نیستیم. در مقایسه با آنچه که حضرت بهاءالله به ما سپرده‌اند، جهلای نادانی هستیم؛ ما فقط ده درصد آن را می‌دانیم. مادر من زمانی سخنی گفت که خیلی در من تأثیر کرد. شخصی او را به علّت دانش و معلوماتی که از امر مبارک داشت تحسین کرد. مادرم گفت تعالیم بهائی مانند دانشگاهی است و او مدّت سی و پنج سال در آن دانشجو بوده و هنوز در حال یادگیری است.

عهد و میثاق مرکزیت دارد

امّا، علیرغم این واقعیت که دانش ما بسیار ناقص است، امّا، حتّی هر فردبهائی جدید کوچکی، به آن اندازه آگاهی داریم که زندگی خود را متحوّل سازیم و آن را به دیگران بیاموزیم و ابلاغ کنیم. کانون و مرکز این معرفت بهائی حقیقتی عظیم است، آنقدر قوی که در مقابل هر فشاری از سوی کلّ عالم، با همه ناباوری و فسادش، مقاومت کند و آن عبارت از عهد و میثاق است. واقفیم که میثاق اعظم عبارت از عهدی است که خداوند با هر یک از انبیاء منعقد کرده و از طریق آنها، با کلیه نفوس انسانی بسته است: و آن این که هرگز ما را به حال خود رها نخواهد کرد بلکه برای ما راهنمایی خواهد فرستاد تا ما را در مسیر عرفان او و تقرّب به او هدایت کنند.

میثاق اصغر، که تا کنون برای این دور بی‌مثیل بوده، و منطبق با میزان بلوغ عالم و خون جاری در عروق امر مبارک و چارچوب فولادی حافظ نظم اداری ما است، عبارت از نظم جهانی آینده است. این پیمانی است که حضرت بهاءالله با ما و حضرت عبدالبهاء بستند، و توسط حضرت عبدالبهاء از طریق حضرت ولی امرالله ادامه یافت؛ و آن این که حضرت بهاءالله بعد از صعودشان ما را تنها نخواهند گذاشت، هدایت و مرجعیت الهیه بعد از درگذشت مظهر ظهور از این عالم عنصری گرفته خواهد شد، بلکه خلعت حضرتش، تا حدّ هدایت و تبیین مصون از خطای آثار مبارکه ما بر شانه‌های قائم‌مقام و جانشین ایشان، ابتدا حضرت عبدالبهاء، اکنون حضرت شوقی افندی قرار گرفت.

هنگامی که فردی از مؤمنین این موضوع را مدّ نظر داشته باشد، وقتی که ابواب قلبش در ایمان به خداوند مفتوح شده و حضرت بهاءالله و پیمان آن حضرت با بهائیان را در آن جای داده باشد، در این صورت او بخش اصلی همه چیز را دارا است. این را می‌توان به عرفان، حکمت، و اصلاح رفتار و اخلاق مرضیه افزود. به این علّت است که فردی کاملاً بی‌سواد، گنگ و ناشنوا، شخصی که حتّی در مرز کودنی است، در صورتی که این اسّ ایمان بنیادی در او باشد، یعنی به خدا ایمان داشته باشد، حضرت بهاءالله را مظهر ظهور الهی در این برهه از

گردند. " (نمونه حیات بهائی، ص 59) و نیز خطاب به آمریکای می‌فرمایند، "جامعهٔ بهائی آن کشور، که به منزلهٔ خمیرمایه جهت ایجاد استعداد روحانی در سایر نفوس است، نمی‌تواند امیدوار باشد که از امتحانات و بلائی که آن ملت با آن مواجه است برکنار مانده و یا ادّعا نماید که از عیوب و مفاسدی که شئون اخلاقی ملت امریک را لکهدار نموده، کاملاً مصونیت داشته باشد. " (حصن حصین شریعت‌الله، ص 167)

تاریخ بداند و این دور الهی، که حدّاقلاً یک هزار سال استمرار خواهد داشت، مظهر ظهور الهی نبض عالم را در دست خود دارد، امّا، ابتدا از طریق حضرت عبدالبهاء و سپس از طریق حضرت ولی امرالله، تأثیری هدایت کننده از عالم بالا بر سرنوشت نوع انسان اعمال می‌کند، می‌تواند بهائی واقعی و درخشانی باشد. اگر در این خصوص بیندیشیم واقعاً نویدبخش‌ترین ویژگی امر مبارک است. مادام که نظریات انسان‌ها مطرح است، هیچ معیار کاملی در این جهان وجود ندارد؛ نظریه هر شخصی را می‌توان با توجه به نظریه هم‌نوعانش سنجید و تماماً نسبی است. امّا در ولایت امرالله ترتیبات جدیدی داده شده است؛ نظریه یک نفر، در حیطه‌ای معین، مربوط به موضوعات معین، مطلق و کامل است و نسبی نیست زیرا نشأت گرفته از نفس آدمی نیست، بلکه نازل شده از آسمان است.

کسی که به دیانتی اقبال می‌کند و مؤمن به آن می‌شود، مفهوم اولیه را که حقانیت و کمال شارع یا پیامبر است می‌پذیرد زیرا او مرآت خداوند است و به این ترتیب مُلهم به الهامات الهی است. به بیان حضرت مسیح، "سخن‌هایی که من به شما می‌گویم از خود نمی‌گویم لکن پدری که در من ساکن است او این اعمال را می‌کند."⁴ و حضرت محمد در ابتدای هر سوره بر کلمه "قل" تأکید می‌کند تا نشان دهد که ندای حضرتش نیست، بلکه ندایی از عالم بالا است که انسان‌ها را هدایت می‌کند. یهودیان، مسلمین، مسیحیان، همه به تقدّس صحف مقدّسه خود باور داشته‌اند زیرا کلام الهی است. ما بهائیان نیز همین اعتقاد را در مورد حضرت بهاءالله داریم با این تفاوت که اعتقاد نداریم که با صعود حضرت بهاءالله، هدایت الهیه از طریق نفوس انسانی متوقّف شده است، بلکه، به شکلی محدودتر، استمرار داشته و ادامه خواهد داشت به این مفهوم که ولی‌امرهای الهی به نحوی خلاق نازل نخواهند کرد بلکه به تبیین خواهند پرداخت تا وقتی که مظهر ظهور الهی بعدی ظاهر شود.

در دنیایی که هر روز بیش از پیش نسبت به وجود خدای متشخص (personal God) شک می‌کند، حیرت‌آور نیست که مردم، که تمایلی ندارند به امری روحانی معتقد باشند، پذیرفتن مؤسسه‌ای را با مرجعیت و اختیارات الهی و مصون از خطا دشوار مشاهده کنند. ما تعالیمی عالی داریم که به نفوس انسانی عرضه کنیم. ما دارای مجموعه‌ای از احکام، اصول و ارزش‌های اجتماعی، اقتصادی، اخلاقی و بین‌المللی داریم که بی‌نظیر و منحصر به فرد هستند. امّا تمام نیروی حیاتی از آنها سلب می‌شود مگر آن که شخصی مایل باشد دلیل کمال آنها را تصدیق نماید: زیرا آنها از منبع و منشأ فوق بشری، یعنی خدا، سرچشمه گرفته‌اند. اگر فردی بتواند در احساس و ادراک خود تا آنجا پیش برود که این منشأ الهی را بپذیرد، در این صورت اگر نتواند مقام و وظایف ولی امر را به طور کامل و جامع بپذیرد مشغول مجادله و جرّ و بحث است، زیرا ولی امر، ملازم و همراه با بیت‌العدل اعظم، عملکرد مداوم و آرام نظام حضرت بهاءالله را تضمین می‌کند. اگر این معیار مطلق کنار گذاشته شود، این تضمین نیز سلب می‌شود که آنچه حضرت بهاءالله به عالم عنایت کردند و عود ایشان را تحقق خواهد بخشید.

عهد و میثاق و تبلیغ

این مسأله عهد و میثاق، بخصوص وقتی که ما را در رابطه با ولی امرالله درگیر می‌کند، در رابطه با مسائل تبلیغ بسیار مورد تأکید است، زیرا اصل موضوع تبلیغ است. هر موضوع دیگری را که شخصی درک کرده یا نکرده باشد، پذیرفته یا هنوز برای درک آن به

⁴ انجیل یوحنا، باب 14، عبارت 10

بلوغ لازم نرسیده باشد، باید عهد و میثاق و آنچه را که لازمه آن است درک کرده بپذیرد تا بهائی شود زیرا بدون آن مانند درختی است که ریشه در امر الهی نداشته باشد. اولین ورزش باد، نخستین امتحان، ممکن است او را از امر دور کند. این امری بسیار عجیب است و ممکن است گریبان هر فردی را که سعی دارد تبلیغ کند بگیرد و او را به تفکر وادارد. اگر نگاهی به گذشته، به ده یا بیست سال امر تبلیغ نگاه کنید و نفوسی را ببینید که نه تنها در خط مقدم فعالیت تبلیغی هستند بلکه بهترین و بیشترین نتایج را تحقق می‌بخشند، بدون استثنا متوجه می‌شود که آنها شیران غران بیشه دفاع از عهد و میثاقند، و، اگر اصل و تبار بهائی آنها را بررسی کنید، درمی‌یابید که اخلاف شیران بهائی قبلی هستند؛ یعنی معمولاً احبای اولیه که در ایام حضرت عبدالبهاء در امر مبارک تثبیت شدند و در عهد میثاق ریشه قویم یافتند. امتحانات و افتتانات، در عالم و در امر مبارک، متوالیاً واقع می‌شود، اما برای این نوع بهائی هیچ اتفاقی نمی‌افتد زیرا ریشه‌های عمیق و قویمش همیشه، از خاک پرباری که در آن اینبات شده، یعنی عهد و میثاق، مانده روحانی صحیح به سوی او در جریان است.

ایمان به مرکز عهد و میثاق (در حال حاضر حضرت شوقی افندی، مرکز عهد حضرت عبدالبهاء) و محبت به ایشان سپر و شمشیر هر فرد بهائی است. می‌تواند با آن به ظفر و فیروزی رسد و بدون آن بدون دفاع باقی بماند.

قدم اول

در امر تبلیغ، بایدها و نبایدهای بسیار وجود دارد. هر فرد مؤمنی که دهان باز کرده و سعی کرده تبلیغ نماید، طولی نکشیده که مجموعه کوچکی از آنها را برای خود پدید آورده است. نمی‌توانم جمیع آنها را بررسی کنم. اقرار می‌کنم نه به اندازه کافی اطلاعی از آنها دارم، نه زمان و مکان اجازه چنین کاری را می‌دهد. اما، صرفاً برای آن که مشاهدات و تأملات خود در این موضوع را بیان کنم، می‌توانم چند موردی را ذکر کنم.

یک بار شنیدم یکی از بهائیان، در رابطه با امر تبلیغ، از استعاره‌ای ساده و معمولی استفاده کرد: این خانم اظهار داشت که تعالیم مانند فروشگاه زنجیره‌ای بزرگی است؛ هر کس که نزد ما می‌آید حداقل یکی از آنچه را که داریم طالب است، اعم از این که پیانوی بزرگی باشد یا هم‌زن؛ و ما همه چیز داریم. آیا قابل قبول است که نتوانیم مطلوب هر مشتری را تأمین کنیم؟ این نظریه عالی و جالبی است زیرا لحظه‌ای که متحرری واقعی به ما مراجعه کند، نه کسی که مبتلا به پریشانی فکری است یا دچار خمودتی عمیق گشته یا صرفاً از خودراضی و از خود متشکر است، ما در امر مبارک، جوابی برای نیازهای آن متحرری واقعی داریم. یکی از دشواری‌های اصلی ما این است که همیشه متوجه نمی‌شویم که متحرری چه می‌خواهد تا همان را برای او فراهم آوریم.

برخی از ما فراموش می‌کنیم که جام را نمی‌توان پر کرد مگر آن که قبلاً خالی شده باشد. متحرری که به جلسات ما می‌آید یا تصادفاً ملاقات می‌کنیم، غالباً پُر است، ولی احساس رضایت نمی‌کند. ما حتی اجازه نمی‌دهیم بار سنگینی را که تحمل می‌کند نزد ما فرود آورد، ذهن خود را از تردیدها یا اشکالات یا نظریه‌ها رهایی بخشد. می‌دانیم که جواب را داریم و بلافاصله سعی می‌کنیم همان را به او بدهیم. به ندرت توفیق حاصل می‌شود. زیرا فضایی برای آن وجود ندارد و ما سعی می‌کنیم قبل از آن که او بتواند، با خالی کردن مشکل یا تفکرش نزد ما، فضایی در ذهن خود برای تعالیم ما فراهم آورد، به زور آن را در ذهن او وارد کنیم.

باید خود را مانند اطباء و جمیع نفوس مراجع را به منزله بیماران مشاهده کنیم. ما تمامی درمان‌ها را داریم، همیشه باید سعی کنم و بیشترین میزان دارویی را که می‌توانیم

عرضه کنیم. اما فرض کنید شما نزد پزشک می‌روید، چه احساسی دارید؟ مایلید به او بگویید که چه مشکلی دارید، چه نشانه‌های بیماری وجود دارد، همه را مایلید بیان کنید. فرض کنید وقتی وارد محکمه طبیب می‌شوید و می‌نشینید پزشک به شما بگوید که چه فکر می‌کند، یا به نظر او جریان آینده رویدادهای بین‌المللی چه خواهد بود، یا راجع به رؤیاهای همسرش حرف بزند. آیا دوست خواهید داشت؛ آیا این فن شما را جذب خواهد کرد؟ و اگر هنگام ترک مطب او به شما شیشه‌ای حاوی قرص بدهد، آیا آن را مصرف خواهید کرد؟

تبلیغ کردن، تا حدی زیادی، هنر گوش کردن است. اگر شما به سخنان کسی که قصد تبلیغ او را دارید گوش بدهید و دریابید که او چه می‌خواهد و نیاز دارد که بشنود، در این صورت شما با عرضه جواب صحیح، از تعالیم ما، درمان خود را به طور صحیح شروع کرده‌اید. اما متأسفانه، جمیع ما، حتی در امر مبارک، سرگرمی‌ها، وسایل وقت‌گذرانی، تفریحات محبوب داریم. و بنابراین غالباً شخصی مشتاق مسائل اقتصادی را مشاهده می‌کند که توسط فرد بهائی پر شور و شوقی که جذاب‌ترین موضوع برای او حیات بعد از ممات است، شدیداً درگیر شده است. در حالی که او درباره دستمزدها، ساعات کار، تجارت آزاد، شریک شدن در سود سرمایه، با حرارت حرف می‌زند، خانم مبلغ باکمال اشتیاق درباره صفات روح و سفر بازگشت او به سوی خداوند مقابله می‌کند. یا کسی که اصواتی را می‌شنود، رؤیاهایی را می‌بیند و هاله‌هایی را مشاهده می‌کند به سوی دیوار سنگی فردی بهائی می‌آید که سعی دارد با آه و واه کردن و راجع به کمالات عملی نظم جهانی شرح و بسط می‌دهد، او را از آن حالت خارج کند.

شخصی که مطلبی را می‌خواهد، آن را می‌خواهد حتی اگر یک تخم‌مرغ زن باشد؛ به آن احتیاج دارد و فوری هم نیاز دارد پس همان را به او بدهید. اگر محقق تمام عیار تعالیم مبارک نیستید که با اقتصاددان درباره اقتصاد صحبت کنید و با شخص عارف درباره مطالب روحانی، حداقل آنقدر حکمت را رعایت کنید که به محدودیت خود معترف شوید و متحرری را به شخصی که معرفی کنید که "سرگرمی" او در امر مبارک منطبق با عمیق‌ترین مطالب مورد علاقه آن شخص باشد.

علاقه و توجه صادقانه به دیگران

چه بسا از اوقات که فردی بهائی را ملاقات می‌کنیم که درخشش برقی را در چشمانش مشاهده می‌کنیم، و آثار رضایتی را در او می‌بینیم که یادآور گربه‌ای است که تازه موشی را بلعیده است؛ این فرد بلافاصله اعلام می‌کند، "همین الآن مشغول ابلاغ پیام مبارک بودم." بله، می‌توانیم بگوییم که شما ابلاغ کردید، اما مخاطب هم آن را دریافت کرد؟ او چیزی را از تو خواست، اما آیا همان را گرفت، یا تو فقط لذت "ابلاغ پیام" را داری؟

بسا از اوقات، غالباً، حضرت عبدالبهاء موقع ملاقات با افراد با عبارت "خوب هستید؟ خوشحالید؟" با آنها روبرو می‌شدند. علاقه محبت‌آمیز آنها شامل همه می‌شد و همانند نور آفتاب کل را در بر می‌گرفت. این علاقه صادقانه به آنچه که مورد توجه شخصی است که شما با او روبرو می‌شوید فن عالی تبلیغ در کل عالم است و هیچ چیزی فراتر از آن نیست. تبلیغ، انضباتی برای نفس شخصی است، زیرا برای آن که بتوانید با موفقیت تبلیغ کنید باید خود را در پس‌زمینه قرار دهید و اراده خود و میل به بیان منویات خویش را تا بدان اندازه سرکوب کنید که بتوانید وسیله دریافت‌کننده و گیرنده حساسی شوید که طول موج صحیح متحرری را بیابید. اگر خود را با آن شخص منطبق سازید می‌توانید با او ارتباط برقرار کنید و از طریق آن تفکر هم‌دلانه می‌توانید کاری کنید که نور امرالله به ذهن او راه یابد؛ شما نمی‌توانید صرفاً با

قانع کردن شخص مقابل که حق با شما است خود را به او تحمیل کنید یا حقیقت را به زور به او بقبولانید.

مجهودات تعاونی

بین این تمایل که، علیرغم وجود قابلیت یا عدم قابلیت، شخصی را به تنهایی تبلیغ کنید و در نتیجه تمامی فیروزی از آن شما باشد، و مزاحم کار کسی شدن و با مبتدی دیگری در لحظه‌ای نامناسب تماس برقرار کردن، توازی ظریف در جایی برقرار می‌شود. از آنجایی که فکر می‌کنم نمونه‌های عملی بیش از نظریه‌پردازی آموزنده است، دو مورد را که در طیّ تعلیم و تربیت بهائی‌ام بر من بسیار اثر گذاشت نقل می‌کنم.

علی‌قلی‌خان که سخنران چیره‌دستی است، یک شب در منزل شخصی خود، خطاب به گروهی عظیم و تا حدّی منحصر به فرد صحبت می‌کرد. وقتی سخن به پایان برد، در کمال خوف مشاهده کردم که مرا فرا خواند که چند کلمه‌ای صحبت کنم. خیلی غیرمنتظره بود و خیلی جا خوردم. بعد از آن که جلسه به پایان رسید، از او پرسیدم که چرا آن کار را کرد؛ بعد از سخنرانی جامع و کامل خودش اصلاً لزومی نداشت. او گفت هرچه که گفته باشد، و هر قدر که سخنرانی او خطاب به گروهی طول کشیده باشد همیشه درصدی از افراد هستند که پاسخی به آنچه که او در ذهن دارد نمی‌دهند، ولی وقتی سخنران دیگری سخنی بگوید ممکن است به مقصودی واصل شود که خود او نشده است. هرگز آن اظهار نظر را فراموش نکردم. واقعاً یقینی ریاضی است که یک شخص، از بین صد نفر، می‌تواند با درصدی از آنها ارتباط برقرار کند. و این نکته درباره‌ی کسانی که روزانه با آنها در تماس قرار می‌گیرید واقعیت دارد. ذهن شما ممکن است هرگز قادر نباشد اندک علاقه و توجهی در فردی دیگر، شاید حتی همسران، ایجاد کند، ولی بهائی دیگری بتواند. این نکته کوچکی در تبلیغ نیست که باید توجه داشت که آقای فلان دقیقاً مشابه خانم بهمان است تا بتواند پیام را به او برساند و ابدأً مشابه شما نیست که بتوانید در او تأثیر بگذارید.

عدم مداخله

درس دومی که یاد گرفتم درباره‌ی عدم مداخله در کار تبلیغی افراد دیگر است و این به مراتب واضح‌تر و ملموس‌تر بود زیرا منجر به نتایج مصیبت‌بار می‌گشت. بانوی جوانی مدّت‌های مدید با مادرم در جلسات بهائی شرکت می‌کرد و به مطالعه مشغول بود. نهایتاً ابراز علاقه کرد که بهائی شده مؤمنی فعال بشود. مادرم، با تصویب محفل روحانی، مکالمه‌ای طولانی با او برقرار کرد و عمدتاً راجع به عهد و میثاق و وصیت‌نامه حضرت عبدالبهاء با او صحبت کرد. این دختر خانم فردی بسیار متفکّر و آرام بود و گمان می‌کنم قدمی را که می‌خواست بردارد بسیار جدّی گرفت. نیاز داشت که تنها بماند تا تصمیم بگیرد. مادرم به او گفته بود که او همه چیز را درباره‌ی مفاهیم و معانی امر مبارک می‌دانست و خود وی باید تصمیم می‌گرفت. دقیقاً در همان مقطع، یکی از احبّای خوش‌نیت سعی کرد این کار را برای او انجام دهد. این خانم بهائی سعی کرد با نوعی رویکرد همراه با فشار او را به ظلّ امر مبارک هل بدهد. این دختر آرام و وظیفه‌شناس احساس کرد این نوعی فشار به او برای ترک عقیده خود و اقبال به امر دیگری است، و لذا دچار سوء ظنّ و ناآرامی شد؛ هرگز بهائی نشد و روابط دوستانه‌اش را با همه‌ی ما قطع کرد.

مردم مراقب

همیشه باید به خاطر داشته باشیم که حتی کسانی که به نظر می‌رسد نسبت به ما بی‌اعتنا هستند دقیقاً ناظر و مراقبند. بسیاری از مردمانی که مطالبی راجع به امر مبارک می‌دانند و طرز تلقی بسیار خاصی نسبت به آن دارند، آماده نیستند که بهائی شوند، یا به آن اعتقاد ندارند یا مایل نیستند طبق مسئولیت‌هایی که در امر وجود دارد زندگی کنند، اما مایلند مشاهده کنند که آیا ما واقعاً بهائی هستیم یا ادعای بی‌پایه و اساس داریم. به عبارت دیگر، آیا زندگی ما طبق آنچه که موعظه می‌کنیم هست یا نیست؟ به گمان من ما ابداً نمی‌دانیم که تا چه حد همیشه تحت نظر هستیم و این واقعیتی روان‌شناختی، و نکته بسیار رقت‌انگیزی است که این ناظران مشتاقند ببینند که ما منطبق با موازین و معیارهای عالی خود زندگی می‌کنیم و زمانی که ما چنین نیستیم آنها بسیار دلسرد، سرزنش‌کننده و حتی متنفر می‌شوند.

زمانی دوستی داشتم که به دیدارم آمد؛ دختر جوان فردی بهائی بود که نگرانی بسیار داشت که دخترش طبق خُلق و خوی خودش رفتار کند. دختر خانم در منزل کسانی که مهمانی دعوت شد که در جلسات ما گاهی شرکت می‌کردند اما هیچ میلی نشان نمی‌دادند که بهائی شوند. چون در منزل کار داشتم با او نرفتم. روز بعد میزبانان به من زنگ زد و خشم و عصبانیت گفت، "بگو ببینم این آدم که مهمان شما شده چطور بهائی است! او قبول کرد که مشروب بنوشد!" البته بلافاصله از او پرسیدم که او چه حقی دارد فکر کند آن دختر بهائی است! و توضیح دادم که او بهائی نیست، اما امیدوارم که روزی بهائی بشود. وقتی این مطلب را شنید حالتی از آسودگی در صدای او احساس شد. این مطلب دیدگان مرا گشود. میزبان به کسی که تصور می‌کرد بهائی است مشروب تعارف کرد و به این ترتیب نشان داد که غیربهائیان مراقب ما هستند که ببینند آیا در ادعای خود صادق هستیم یا خیر. اما وقتی دختر خانم مشروب را پذیرفت میزبان سخت خشمگین شد، و دلیل تغیر و خشم او سرخوردگی و دلسردی او بود. شادمانه باید بگویم که دختر خانم مزبور اکنون یکی از مؤمنین بسیار فعال و تابناک ما است.

یکی از دلایلی که عالم انسانی اینقدر از دین رو برگردانده و لامذهب شده این است که دیگر افرادی را در کلیساها، مساجد، یا کنیسه‌ها نمی‌یابد که طبق تعالیم خود زندگی کنند. مراسم در حد کلام و حرف است؛ دین در حد حرف است؛ به نحوی که به دیانت مرده تبدیل شده است. به این علت است که حضرت بهاءالله و حضرت عبدالبهاء مستمراً بر اعمال، اخلاق و صفات نمونه مرضیه تأکید کرده‌اند. اگر تعالیم خود را درست بخوانیم متوجه می‌شویم که در این یوم مظهر ظهور الهی قیام کرده که، به اصطلاح، جهشی انجام دهد؛ در گذشته، اعتقاد قابل قبول بود، اما اکنون اعتقاد به تنهایی دیگر کافی نیست و مقبول نه مگر آن که مؤی به اعمال باشد. الیوم جز تقوای خالص و عمل پاک پذیرفته نمی‌شود.

مردم آماده

ما امر مبارک را به عموم مردم، به جمیع کسانی که با آنها به نحوی مواجه می‌شویم، عرضه می‌کنیم؛ پس چرا تعداد کسانی که ایمان می‌آورند اینقدر اندک است؟ (از آنجا که ابداً نمی‌دانم که مبنای آماری واقعی چه خواهد بود، صرفاً آنچه که به ذهنم می‌رسد می‌گویم) فرضاً فقط ده درصد جمعیت ایالات متحده امریکا در حال حاضر واقعاً مستعد دریافت تعالیم مبارکه باشند، و مقصود ما، اینطور بگویم، کسانی است که بتوانند بلافاصله تصدیق نمایند و کسانی که بعد از آشنایی با امر مبارک، بعداً در سِلک اهل ایمان در آیند. بگذارید قدری بیشتر پیش برویم و فرض کنیم که در یک شهر صد هزار نفری دو درصد، یعنی دو هزار نفر، اگر فرصت مناسبی به آنها داده شود، آمادگی اقبال به امر مبارک را داشته باشند. چرا با این دو هزار نفر

تماس حاصل نمی‌شود؟ اولاً، آنها در کلیه گروه‌های سنّی، از دانش‌آموزان دبیرستانی گرفته تا سالخوردگان بستری، و در کلیه طبقات از خواهر غول ثروت که در تپه‌ها زندگی می‌کند تا زن نظافتچی که ساعت چهار بامداد قطارها را تمیز می‌کند پراکنده هستند. فرض کنیم که درهای این شهر تازه به روی امر مبارک باز شده؛ آیا مهاجر یا مهاجرین عادی که در آن شهر فعالیت دارند با مردمانی با چنان افراط و تفریطی در سن و منصب مانند آنچه که در بالا نقل شد احتمال دارد تماس بگیرند؟ جواب مسلماً منفی است. آیا احتمال دارد که این قبیل افراد در جلسات عمومی حضور یابند؟ البته خیر. در واقع، اگر ما به تجزیه و تحلیل آن پردازیم، مشاهده می‌کنیم که شعاع دایره تماس عادی بهائی ما فوق‌العاده کوچک است. درصد تقریباً جزئی جمعیت آمریکا در جلسه عمومی سخنرانی شرکت می‌کنند و آن کسانی که حضور می‌یابند معمولاً نفوسی هستند که اهل هر جلسه سخنرانی هستند. بنابراین، از آنجا که این نوع تبلیغ حائز اهمیت است، نباید انتظار بیش از حدی از آن داشته باشیم. در مونترال جلسه بحث امم (Peoples Forum) است که هفته‌ای یک بار در یکی از معروف‌ترین کلاس‌ها تشکیل می‌شود و به بهترین سخنرانان دسترسی دارد که در اطراف و اکناف آمریکا سفر می‌کنند، مانند جولیان هاکسلی (Julian Huxley)، برتراند راسل، ساروجینی نائیدو (Sarojini Naido) در این برنامه حضور می‌یابند و حتی برای این قبیل سخنرانان نیز تالار هرگز پر نمی‌شود. ما مرتباً باید سعی کنیم فنون جلسات عمومی را بهبود بخشیم، سخنرانان بهائی خوب داشته باشیم، از سخنرانان غیربهائی خوب که نظر موافق دارند برخوردار باشیم، اما انتظار نداشته باشیم این شیوه به تنهایی بتواند با بسیاری از آن "دو هزار" نفوس منتظری که در نظریه فوق مطرح شده تماس حاصل نماید.

مؤمن نابالغ

بعد از جلسات عمومی، تماس‌های خصوصی قرار دارد. به عقیده من در اینجا است که بهائیان به دلایل عدیده واقعاً ناکام می‌مانند. نفوسی هستند، که امیدوارم تعدادشان زیاد نباشد، که مایل نیستند یا کم‌روتر از آن هستند که بگذارند دیگران بفهمند آنها بهائی هستند. آنها خوف از آن دارند که مبادا در چشم دیگر دانشجویان، همکاران اداری و تجاری خود، یا دوستانشان "عجیب و غریب" به نظر برسند. این نگرش و طرز برخورد تأسف‌آور و دل‌تنگ کننده است، زیرا نابالغی عظیمی را در این قبیل افراد نشان می‌دهد. هر کسی، در هر زمینه‌ای، که از چیزی جدید حمایت کند مطمئناً با میزانی از تمسخر روبرو خواهد شد، زیرا افراد بشر، به طور اعم، مانند گوسفند هستند، همه با هم "بع" می‌کنند، همه با هم می‌چرند، همه با هم رم کرده فرار می‌کنند. بسیار حیف و اسف‌انگیز است که فرد بهائی نتواند درک کند که با مرتبط ساختن خود با پیشرفته‌ترین، مترقی‌ترین، سازنده‌ترین نهضت در کلّ جهان، بالاتر از رمه ایستاده و خود را متمایز ساخته است. لزومی ندارد که فرد بهائی به این سوی و آن سوی بشتابد و به صدای بلند اعلام کند بهائی است یا به توزیع جزوات اقدام کند یا اعلامیه‌های تبلیغی به هر کسی که می‌رسد به جبر بدهد. از طرف دیگر اگر خواهد که همه دریابند که او بهائی است، باید از دیگر دانشجویان بخواد که بدانند نظریه‌های او به این علت اینقدر مترقی است که نظریه‌های بهائی است؛ یا اگر در جایی شاغل است، کارفرمای او باید بین قابل اعتماد بودن، تمایل او به فعالیت، ادب و حسّ همکاری او و این واقعیت که امر بهائی این قبیل خصوصیات را ایجاد می‌کند ارتباط برقرار کند؛ در حلقه دوستانش عادات مطلوب او، صداقت و صمیمیت او، عفت و پاکدامنی او، صبر و بردباری او، بی‌تعصّبی او باید او را به عنوان

فردی مؤمن متمایز سازد، بی آن که او را آدم غیر عادی مذهبی یا فردی عجیب و غریب تلقی نمایند.

قوة الگو و نمونه

طرز تفکر بهائی، نحوه سخن گفتن و طرز رفتار او باید به ترتیبی باشد که همه بگویند، "می‌دانید، تصور می‌کنم جرج به این دلیل شخصی قابل اعتماد و محبوب است که باید ارتباطی با آن بهائی بودن او داشته باشد ... من دوستش دارم." بدون آن که کسی را دعوت به ترک عقیده خود بکنیم، باید دوستانی برای امر مبارک پدید آوریم و کاری کنیم که امر مبارک را همه تحسین کنند. باید جوی از احترام برای دیانت خود و خودمان به عنوان متمسکین به این آئین ایجاد کنیم. باید متوجه باشیم که موضوع مهم این نیست که چه می‌گوییم بلکه به چه نحو رفتار می‌کنیم. در واقع کسی به آنچه که می‌گوییم چندان توجهی ندارد. این روزها همه از هر بلنگویی در جهان، به زبان چینی، چک، اسپانیولی و غیره حرف می‌زنند؛ درباره نقشه‌های عالی، اصول مطلوب، نظریه‌های دلپسند فریاد می‌زنند، که بسیاری از آنها در واقع مشابه یا یکسان با طرح‌ها، اصول و نظریه‌های امری خود ما است؛ اما، با توجه به اوضاع عالم، عمدتاً بی‌حاصل و بی‌ثمرند. چرا؟ چون هیچ کاری مؤید آنها نیست، هیچ اقدام صحیحی صورت نمی‌گیرد، هیچ رفتار درستی پشتیبان نظریه‌ها نیست و همه این را می‌دانند. بنابراین، روش اصلی ما در تبلیغ، که بی‌مثیل نیست، باید الگو و نمونه ما باشد. وقتی جهان کشف کند که ما بهائیان بهائی هستیم، بر اثر اقدام ما حرکت خواهد کرد، مانند کودکانی که در پی نی‌نواز هاملین (Pied Piper)، با سوسه مقاومت‌ناپذیر، راه افتادند.

افزایش مبتدیان

به شهر خودمان و نحوه تماس با آن دو هزار نفر برگردیم: مشاهده می‌کنیم که برای حیثیت امرالله، برای آشنا ساختن مردم با اسم بهائی، برای علنی کردن موجودیت امرالله، جلسات سخنرانی عمومی را باید برگزار کنیم. همچنین باید، در کمال متانت، بدون خوف، به عنوان بهائی شهرت یابیم و به عنوان بهائی مورد محبت واقع شویم. البته باید سعی کنیم گروهی را جمع کنیم و جلسات تبلیغی هفتگی دایر نماییم، که در حال حاضر به احتمال قوی مؤثرترین شکل تبلیغ است. اما هر فردی از احباء، مهاجر یا کسی که مدتی مدید در جایی ساکن شده، بنا به تجربه واقف است که این روش‌ها به زودی به نقطه اشباع می‌رسد. جلسات عمومی فقط تعداد معین و محدودی را به خود جلب می‌کند. جلسات تبلیغی به احتمال قوی به تأسیس محفل منجر می‌شود و ممکن است در هر سال تعداد اندکی از افراد تسجیل شوند، ولی از آن دو هزار نفر فرضی حداکثر تنها پنج درصد به نظر می‌رسد به سوی امرالله مجذوب شوند. چرا؟

به عقیده من بدان علت است که دو هزار نفر مزبور در گروه‌های گوناگون قرار دارند و، اینطور بگوییم، هر یک از ما، مانند هر کس دیگری، در شعاع معینی زندگی می‌کنیم. باید یاد بگیریم که دایره تماس‌هایمان را گسترش دهیم و با تعداد بیشتری مبتدی در تماس قرار بگیریم. تمایل داریم که منتظر نفوسی بمانیم که "به سوی ما هدایت شوند." غالباً همینطور است، اما دیگران، به احتمال قوی اکثریتی عظیم، باید به جستجوییشان پرداخت تا یافت شوند. مثلاً، فرض کنیم مهاجری با صد نفر از آن بهائیان بالقوه از طریق جلسات عمومی تماس برقرار کند؛ با پنجاه نفر دیگر از طریق جلسات تبلیغی مرتبط می‌شود (برآوردهای

حدّاکثری!) اگر شاغل باشد ممکن است از میان کسانی که در محلّ کار ملاقات می‌کند پنج نفر یا کمتر یا بیشتر را به جلسات خود جذب کند؛ فرض کنیم پنج فرد مستعدّ دیگر هم اتّفاقی در زندگی اجتماعی، معرفی توسط دوستان جدید و غیره جذب شوند. حال، این فرد بهائی دارای خانه، شغل، حلقه کوچکی از دوستان، جلسه امری که هفته‌ای یک بار شرکت می‌کنند، و هفته‌ای یک بار هم کلاس مطالعه دارد. شعاع تماس‌هایش، به اصطلاح، در حدّ اشباع است. از دو هزار نفر با صد و شصت نفر هم تماس برقرار کرده است. در اینجا متوقّف می‌شود. چه می‌تواند بکند؟ تا آنجا که من می‌توانم مشاهده کنم تنها کاری که می‌تواند انجام دهد این است که به سوی گروه دیگری از مردمان برود. اگر برای تماس به آن هزار و هشتصد و چهل نفر دیگری که از لحاظ نظری منتظرند تا بهائی شوند، منتظر آن یک تماس باقی بماند یعنی آن جلسه عمومی که اعلام نموده باید یک قرن انتظار بکشد. باشگاه گلف، باشگاه روتاری، باشگاه کیوانیس (Kiwanis Club)، جامعه نوجوانان، رفاه کودکان، جامعه برای جلوگیری از ستم به حیوانات، جامعه اسپرانتو اینها و صد نوع دیگر باشگاه‌ها و گروه‌های اجتماعی، ورزشی یا انسان‌دوستانه هم‌سنگ و هم‌فکر ما "گروه‌ها"یی هستند که بهائیان آینده ما ممکن است در آنجا پنهان باشند. اگر آنها را می‌خواهیم باید در پی آنها برویم. این امر در بعضی موارد مستلزم فدا کردن وقت و نیروی ما است و در دیگر موارد ممکن است افزایشی بس مطلوب به زندگی خود ما باشد.

بگذارید جوانان برای شنا کردن به انجمن زنان جوان مسیحی یا انجمن مردان جوان مسیحی بروند و با جوانان جدید ملاقات کنند تا آنها را به گروه جوانان دعوت کنند یا به تشکیل گروه جوانان با آنها علاقه نشان دهند. بگذارید به انجمن نوجوانان یا هیأت تجاری نوجوانان، یا هر گروهی که اهدافش کاملاً غیرسیاسی است ملحق شوند و از طریق این ارتباط سبب شوند که به عنوان بهائی، با معیارها و آرمان‌های عالی، توجّه دیگران را جلب کنند. طولی نخواهد کشید که برخی از افراد آن هزار و هشتصد و چهل نفر را خواهند یافت! بگذارید پدر نیز همین کار را بکند؛ در باشگاه شطرنج، باشگاه بیلاقی، جامعه بحث، باشگاه عکاسی؛ یا این که در هیأتی با ماهیت مترقی یا انسان‌دوستانه، در کارخانه‌اش یا در محلّ کارش، یا در امور مدنی هر چه که باشد فعال شود تا بتواند او را در تماس با افراد جدید قرار دهد. مادر نیز می‌تواند همین کار را بکند. زنان در هر شهری دهها باشگاه و سازمان برای کودکان، امور مدنی یا رفاه خانواده دارند که مترقی و سازنده است و فرد بهائی می‌تواند بدون هیچ تخطّی از اصل نهی از عضویت و حمایت از نهضت‌های مذهبی یا سیاسی با آنها هماهنگ گردد.

مسئولیت ما

ما درباره تبلیغ وظیفه‌شناس هستیم؛ یعنی به این عالم دیوان که در طول مسیری که به نابودی منجر می‌شود شتابان پیش می‌رود، حدّاقل فرصتی بدهیم که این پیام شفابخش و درمان کننده را بشنود؛ در این صورت اوقات خود را مانند دویدن روی تردمیل عادات کارهای یکنواخت روزانه مثل سنجابی در قفس، با رفتن به دفتر کار، از دفتر کار به سرگرمی‌های بریج، دیگر وقت‌گذرانی‌ها و لذّات خودپرستانه هدر نخواهیم داد. سعی خواهیم کرد و موفق خواهیم شد که لذّات و اوقات فراغت خویش را نه تنها برای خویشتن استفاده مطلوب بکنیم بلکه وسیله‌ای برای تماس به معدود نفوسی قرار دهیم که، مانند جواهرات مدفون در معادن، مؤمنین واقعی در این یوم بدیع الهی هستند و فقط چشم به راهند که به وجود آنها پی ببریم.

مسئولیت ما بسیار سنگین است. می‌گویند هیچ پزشک در قید حیاتی، که مدّتی طولانی طبابت کرده باشد، نیست که نتواند در نگاهی به گذشته بیماری را به یاد آورد و بگوید اگر به

نحوی متفاوت یا بهتر رفتار کرده بود بیمار مزبور اکنون زنده بود و نمرده بود. متأسفانه ما بهائیان نیز، که تجربیات زیادی در تبلیغ داشته‌ایم، مجبور به اعتراف هستیم که نفوسی هستند که، اگر بیشتر دقت کرده بودیم، اندیشمندانه‌تر رفتار کرده بودیم، مدبرتر بودیم، خردمندتر و بامحبت‌تر بودیم، به جای آن که دور شده از مدار امرالله خارج شوند، امروز در زمره مؤمنین بودند. قصور در ایفای وظیفه اخلاقی نسبت به عالم انسانی امروزه شکستی بس عظیم است. اگر ما امروز امر مبارک را نداشتیم چه وضعیتی داشتیم؟ امیدمان به چه بود؟ آیا امنیتی واقعی در آینده برایمان وجود داشت؟ چگونه می‌توانستیم بدون احساس قربیت به خداوند و درک راه‌های او که تعالیم مبارکه به عنوان بزرگ‌ترین موهبت ارزانی می‌دارند می‌توانستیم زندگی کنیم؟ آیا کسی از ما می‌تواند احساس کند که قادر است چنین موهبتی را کسب کند و باز هم آن را از دیگران دریغ بدارد؛ در احساس امنیت باطنی خویش آرام و خاموش بماند و دیگران را در این روزهای مصیبت‌بار که دنیا در حال گذر از آن است بدون آموزش و یاری رها سازد؟ امروزه، باید ندای ملاً حسین، آن فریاد بلند او، در گوش ما طنین اندازد که، "بر مراکب خویش سوار شوید، ای ابطال خداوند و ای دلاوران میدان!"

Source: https://bahai-library.com/khanum_success_teaching